

زین برود تو را هیچ نیاید
افسوس که رفت عمر تو جزین سال
در دنیا و رای حقی سبقت و تقوی یک هیچ چیزی کار
مهر و زهر و عین و عین
هر چه عشق ندای بین
از شر خوردن بود جان ننگین
بلید که عمر غیر خود را پای مال زن فرزند نکر دانه
الهی در خود و دار طارا
دستی با نفس مایه اعدا
دستی از سر زنگار سلطان بایدید را در خواب پر سرید
چیت کف آینه شریخ و پین و در زانوی اندوه شستن
خویش که چال روی خان بینی
صوفی صفت آسایش طایر
در حق خدای جان خیزی
و ندر پس نایب بلا شستن
در شهرت عیس علیه السلام پرسیدند که از اعمال من کدام
فاضل ترست فرموده اند که دوستی خدای تعالی و رضا بر
وی میکند با خدای تعالی ای طالب هوشمند یکی از اینها
این راه ادب است با که او نگردد از زیر قلوب و اعاد است

باید

قایم دولت ادب است
پایه رفعت خداست
اول این راه کلید توحید است آخر این راه نیز کلید
توحید است اول آخرت و مفتاح سعادت است و هیچ
دری بی او کشاد نمیشود بدانکه توحید در شریعت حق را
تغلق و یکی دانستن و اما در طریقت جدا کردن دلست از
غیر حق سبحانه و تعالی
تائید خود فانی مطلق
توحید نبرد او محقق نشود
توحید حلول نیست نابود
و نه بکلاف آدمی حق
طالع باید که بداند حق سبحانه و تعالی قانع باشد بفر
فر میداده باشد عمر بدانی که از او بد باشد که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم الفخر فخری گفته اند بدانکه اگر دنیا را قدری
بودی خدای تعالی آنرا از پیغامبر علیه السلام در بیع نمود
هر روز و آن قلم سر خط و آن سی نویسنده بخت طغری

بیت

Copyrighted material